

## اسلام ایدئولوژیک و تصرف دستاوردهای روشنفکری مشروطه

گفتگوی [تلاش آنلاین](#) با نیلوفر بیضایی - خرداد ۱۳۸۹

**تنها درک ایدئولوژیک از دین است که به تصرف در آوردن تمام دستاوردهای فعالیت‌های دیگران از جمله روشنفکری چون آخوندزاده را لازم می‌کند.**

**تلاش** - در بحث در مورد انقلاب مشروطه و نتایج آن - چه در کامیابی‌ها و چه ناکامی‌ها - سخن از ژرفا و گستره‌ی نفوذ و نقش نیروهای مذهبی و روحانیت همواره بخش بزرگی را به خود اختصاص داده است. آیا از نظر شما چنین نقش و نفوذی می‌تواند محل تردید باشد؟

**بیضایی:** خیر نمی‌تواند. بر سر این نکته که روحانیت در ایران دوران قاجار نفوذ گسترده‌ای در میان مردم داشته و همچنین در مورد نقش و قدرت روحانیت در جریان انقلاب مشروطه تا جایی که من می‌دانم یک توافق عمومی وجود دارد.

**تلاش** - نه تنها برخی از آخوندهای طراز اول، بلکه بسیاری از تحلیل‌گران این انقلاب می‌گویند؛ اگر حمایت روحانیت مشروطه خواه نبود این انقلاب نمی‌توانست در جامعه‌ای که تا چشم کار می‌کند، سراسرش آمیخته به مذهب و غرق در خرافات بوده است، ریشه گیرد. ایده‌ها و افکار نو در دل چنین جامعه‌ای از همان آغاز در نطفه می‌ماند و از میان می‌رفت، بسیاری از نهادهای آن، از جمله مثلاً مدارس جدید یا نهادهایی که با این انقلاب آمدند، پا نمی‌گرفتند، به عنوان نمونه دستگاه قضائی و دادگستری یا مجلس قانون‌گذاری و... با نگاه به تصویر جامعه‌ی آن روزگار، در مورد عرفی‌گرایی در انقلاب مشروطه چه ادعائی می‌تواند وجود داشته باشد؟

**بیضایی:** ما از زمان صفویه به بعد شاهد شکل‌گیری یک دستگاه غیر متمرکز ولی قدرتمند بنام روحانیت بوده ایم که هم در میان انبوه مردمانی که اکثراً سواد خواندن و نوشتن نداشتند و از امکان آموزش محروم بودند دارای نفوذ بود و هم در قدرت سیاسی بعنوان یک دستگاه موازی عمل می‌کرد. از این قدرت در دوره‌هایی کاسته شد اما در دوران قاجار و بخصوص عهد ناصری این قدرت بسیار گسترش یافت. در دوران حکومت فتحعلیشاه برای بسیج مردم علیه لشکرکشی روسها نیاز به روحانیت وجود داشت. در دوره‌ی محمد شاه روحانیون هم در مسایل داخلی سیاست ایران دخالت می‌کردند و هم با مقامات خارجی در رابطه بودند. دستگاه روحانیت بواقع از یکسو مشروعیت بخش به حکومت شاه بود و از سوی دیگر با آن رقابت سیاسی داشت. چرا که مدعی حق حکومتداری و نیابت بود. در عهد ناصری دستگاه روحانیت از همه‌ی امکانات حکومت برخوردار بود. هر روحانی برای خود بارگاهی داشت. دستگاه روحانیت قوه قضاییه را بکل در دست داشت، کلیه‌ی اقدامات مربوط به ازدواج و طلاق و خرید و فروش تحت نظارت روحانیت انجام می‌گرفت. هزاران حقوق‌بگیر داشت، مالیات می‌گرفت و در عین حال ثروت بسیاری نیز داشت. اصولاً شاهان قاجار به "نیابت و اجازت" پیشوایان مذهبی بر تخت شاهی می‌نشستند.

بهمین دلیل روشن است و قابل اثبات نیز که در بررسی این دوران تقلیل دادن دلایل بحرانه‌ها به "ظلم طایفه قاجار" به نوعی به یکسو بینی و تحلیل اشتباه اوضاع خواهد انجامید. در نیمه دوم دوران قاجار شاهدیم که ناصرالدین شاه از یکسودر صدد ترفیع قدر و منزلت آخوندها برآمد و به آنها امتیاز داد و از سوی دیگر امیر کبیر و سپس امین‌الدوله را به صدارت اعظم برگزید. اقداماتی چون تاسیس وزارتخانه‌ها، تاسیس عدلیه، ایجاد نظامنامه برای وزارتخانه‌ها که

باید از یک قانون اصلی پیروی کنند، تاسیس دارالفنون و اعزام محصل به خارج، ایجاد "صندوق عدالت" که مردم از طریق آن می توانستند نزد شاه دادخواهی کنند، تاسیس "مجلس مصلحت خانه"، تاسیس "مجلس وکلای تجار" که یک نهاد مستقل بود...، پیش زمینه های فکری ضرورت وجود "قانون" را ایجاد کرد. دستگاه روحانیت با تمام نهادهای تازه بشدت مخالف بود. مثلا "مجلس مصلحت خانه" را از آنجا که دایره اختیارات حکام شرع را محدود می کرد و "مجلس وکلای تجار" را از آنجا که مقرر می داشت، تجار باید مالیات خود را به دولت بپردازند، تحریم کردند. اشکال جدید قانونگرایی قانون مذهب را محدود می کرد. هراس روحانیت نیز از همین بود.

این اقدامات که بنا بر ضرورتها صورت گرفته بود، در ایران بیسابقه بود. مطالعه ی قوانین خارجی آغاز شد و چون قوانین خارجی بر اساس صیانت و احترام حقوق فرد قرار داشت، برای اولین بار مفهوم آزادی نیز مطرح شد. ناصرالدین شاه که تمام اقدامات بالا را پذیرفته بود، در مقابل آخری یعنی آزادی به مقاومت برخاست، چرا که قدرت خود را در خطر می دید. با اینهمه با بررسی پیچیدگیهای ناشی از حاکمیت دوگانه می توان یکی از مهمترین عوامل فساد و خودکامگی دربار را در این دانست که حکومتگران تنها خود را در برابر حاکمیت مذهبی مسئول می دانستند و نه در مقابل مردم!

پیش زمینه های فکری مشروطیت را روشنفکرانی فراهم آوردند که تحت تاثیر منشور بر آمده از انقلاب فرانسه متوجه اهمیت وجود آزادی و حقوق شهروندی برای تغییر در ایران گشودند. در مقطع انقلاب مشروطه با توجه به نفوذ روحانیت در جامعه از یکسو و با استفاده از گسست رابطه ی میان روحانیت و حکومت در اثر واقعه ی رژی در مقابله با حکومت استبدادی رهبری روحانیت را پذیرفتند. آنها بر یک اتحاد سیاسی گردن نهادند که در نهایت تناقضات بعدی را دامن زد. یعنی درک نامتجانس روشنفکران مشروطه از مشروطیت و آنچه روحانیت مشروطه خواه از مشروطیت می طلبید. منتها این روشنفکران گمان کردند که با دادن تفسیری از مشروطیت که آن را منطبق بر اسلام بنمایند خواهند توانست در تحقق آرمانهای مشروطه از قدرت روحانیت بهره ببرند.

نیروی واقعی مشروطه طلب را باید در میان روشنفکران مشروطه جستجو کرد و هر ادعایی بجز این یک دروغ تاریخی است که بر مبنای آن و با ایجاد این تصور موهوم که روحانیت و اسلامیون در جنبشهای ملی و مردمی و دمکراسی طلب بدلیل محتوایی شرکت کرده اند. هر حرکت روحانیت بر پایه ی یک منفعت گرایی و در عین حال تلاش برای برقراری "مجلس دارالشورای کبرای اسلامی" و در نفی "کلمه ی قبیحه ی آزادی" بوده است.

**تلاش - توضیحات شما این برداشت را می دهد که در نهایت نمی توان تفاوتی میان گروه اجتماعی تحت عنوان روحانیت یا به قولی «پایگان دین» قائل شد. زیرا دسته ای از آنها برای سرکوب انقلاب آزادیخواهی در کنار استبداد حکومتی ایستاد و دیگری در کنار مردم و انقلاب برای نفی «کلمه قبیحه ی آزادی». آیا به این اعتبار باید نتیجه ی عمل هر دو دسته را یکی ارزیابی کرد؟ یا این که به همان میزان که «ظلم طایفه قاجار» را باید به پای گروهی از روحانیت هم نوشت آیا نباید، دستاوردهای مشروطیت را به بخشی از همین گروه اجتماعی نیز نسبت داد؟**

**بیضایی:** بزرگترین دستاورد انقلاب مشروطه همانا جایگزین کردن هر چند الکن قانون عرف است بجای قانون شرع و طرح خواست تشکیل یک حکومت قانونی و ملی. شما به مباحث طرح شده در مجلی شورای ملی (که آقایان روحانیون اصرار داشتند مجلس شورای اسلامی نام بگیرد و با مقاومت مشروطه خواهان موفق به این کار نشدند) رجوع کنید و ببینید که مقاومت روحانیون در

برابر اصول آزادیخواهانه تا چه حد بوده است. آن بخش از روحانیت که مشروطه خواه نام گرفته است، بخشی از این قوانین عرفی را می پذیرفت ولی بر نظارت نهادهای شرعی بر آن اصرار می ورزید و بخش دیگر را کلاً رد می کرد. این بخش از روحانیت در همان حمایت مشروط خود از مشروطیت نیز مصرف کننده ی افکاری بود که روشنفکران متجدد ایرانی تحت تاثیر تجدد گرایبی غرب پذیرفته بودند و ترویج می کردند. البته در همان زمان نیز در تقلیل دادن مفاهیم و تهی کردن آن از معنا بنفع حفظ "بیضه ی اسلام" کوتاهی نمی کرد.

گفتم حمایت مشروط بخشی از روحانیت از مشروطیت، چرا که اصولاً درک این بخش از روحانیت از مشروطه این بود که بناست از قدرت دربار کاسته و بر قدرت او افزوده شود.

شواهد بسیار وجود دارد که نشان می دهد میان روحانیت "مشروطه خواه" و روحانیت ضد مشروطه (برهبری شیخ فضل الله نوری) همراهی و بده بستانهای بسیاری وجود داشته است. فراموش نکنیم که بهبهانی بود که در مجلس شورا شیخ فضل الله نوری را "پیشوا و آقای مملکت" می خواند و باز فراموش نکنیم که همین روحانیون مشروطه خواه بودند با قدرتی که در مجلس داشتند هر جا توانستند به زیان دموکراسی و بسود ارتجاع از نفوذ و قدرت خود بهره جستند، از جمله در برکنار کردن تقی زاده از نمایندگی مجلس و تبعید او. آنها هر جا توانستند با استفاده از همان لشکر استبداد علیه ترقی و دموکراسی وارد شدند و خود را مافوق قانون قرار دادند. همچنین در مورد نظارت روحانیون بر اقدامات و تصمیمات مجلس و امر قانونگزاری میان روحانیون "مشروطه خواه" و مشروعه خواه هیچ اختلاف اساسی وجود نداشت.

اگر منظورمان از دستاورد، تاسیس اندیشه نوین سیاسی در ایران باشد که خواست برقراری قانون و حکومت ناشی از اراده ی ملت و ورود ایران به عصر تجدد باشد، با تمام انتقاداتی که به روشنفکران متجدد می توان در بدفهمی این مبانی و اتکا به نیرویی که خود به سدی در برابر اجرای مشروطیت بدل شد (روحانیت) وارد کرد، این دستاوردها را مدیون تلاشهای روشنگرانه و پیگیرانه ی روشنفکران مشروطه خواه هستیم که بخشی از آنها از جناح مترقی دربار برخاسته بودند.

اینکه جرقه ی انقلاب مشروطه با گسست رابطه ی میان روحانیت و دربار و واقعه ی رژی زده شد و در پی این گسست روحانیت به قصد تضعیف حکومت سیاسی و تقویت قدرت خود پای به میدان گذاشت نیز امری غیر قابل انکار است. فراموش نکنیم که در اوایل قرن فکر مشروطه خواهی در شهرنشینان ایران تقویت پیدا کرده بود. در عین حال نمی توان منکر شد که گرایش بخشهایی از روحانیون به مشروطه خواهی (با تمام تفاسیلی که گفتیم) در دوره هایی در تقویت این جنبش نقش داشته است.

**تلاش** - اساساً امروز چه برداشتی از عرفی گرائی در آن دوران می تواند وجود داشته باشد، وقتی ارزشهای دینی، فقه و احکام شرع سرچشمه قوانین جدید ملاک و معیار سنجش و ارزش گذاری رفتار فردی و اجتماعی و حتا تلاش بسیاری از سرآمدان نام آور در حوزه های مختلف زندگی اجتماعی، در خدمت اثبات همسوئی و همگونی اندیشه و ایده ها و آرمانهای جدید با قوانین و احکام اسلامی و منابع آن بوده است؟

**بیضایی:** روشنفکران مشروطه از دستاوردهای انقلاب فرانسه تاثیر پذیرفته بودند. جوهر اصلی فکری مشروطیت آگاه کردن انسان است به گوهر انسانی خود. لازمه ی این آگاهی بیرون آمدن انسان از بندگی، رشد اراده ی آزاد وی و برقراری قدرتی است که بر پایه ی خواست او شکل گرفته است. انقلاب مشروطه را می توان یک انقلاب فرهنگی ارزیابی کرد که راه را برای ترویج و ورود افکار آزادیخواهانه به ایران باز کرد. اساس فکر مشروطه که بر حقوق ملت، آزادی و

قانون بنا شده، سکولار است. هر چند که در اثر شرایط پیچیده‌ی آن روزگار و در گذر زمانه "آزادی" به نفع "استقلال" کنار نهاده شد، اما بحث بر سر مقوله‌ی آزادی، هر چند الکن اما در این دوره آغاز شد. روشنفکران مشروطه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

- آنها که هم به اسلام اعتقاد داشتند و هم در مبارزه با استبداد و استعمار، با روحانیون احساس نزدیکی می‌کردند مانند مستشارالدوله.
- آنها که با وجود آگاهی به اختلاف عمیق مبانی مشروطه با نظرات و خواسته‌های روحانیون، مصلحت را در جلب همراهی آنان می‌دیدند و تلاش می‌کردند که مباحثات اجتماعی را چاشنی اسلامی در هم آمیزند مثل میرزا ملکم خان.
- آنها که بطور قطع میان نظامات اسلامی و نظامات قانونی و عقیدتی جدید جای هیچگونه نزدیکی نمی‌دیدند مانند آخوندزاده.

اما دقت کنیم که حتا برای مستشارالدوله نیز در کتاب "یک کلمه" مبنا اعلامیه جهانی حقوق بشر است که او با افزودن آیاتی از قرآن برای اثبات قابل انطباق بودن این اصول بر اصول شریعت در متقاعد کردن روحانیون می‌کوشد. یعنی اعلامیه جهانی حقوق بشر نخست بار توسط او در ایران مطرح می‌شود و بعد آخوندزاده می‌آید و با استناد به اصول اول، سوم، چهارم و هفدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر تناقض آن را با قوانین شرع می‌نمایاند از جمله مسئله‌ی مساوات حقوقی و معضل حقوق زنان در اسلام، مسئله‌ی اجبار حجاب، مسئله‌ی آزادی فردی، آزادی دگر اندیشی، حد شرعی و دخالت در حریم شخصی... آخوندزاده در نقد این تلاش مستشارالدوله در تقلیل مفاهیم از دیدگاه عقلانی و با تکیه بر یک دستگاه فکری نسبتاً منسجم، سکولار و لیبرال، ناممکن بودن تلفیق دو سیستم فکری عقلانی و دینی را به بهترین وجه به نمایش می‌گذارد و بر لزوم شفافیت و صراحت و در بیان اندیشه و بخصوص توضیح درست مبانی فکری تکیه می‌کند. آخوندزاده خواهان برچیده شدن دادگاههای شرع و باز گرفتن مقامهای قضاوت از روحانیون و سپردن آن به عدلیه می‌شود.

**تلاش** - بنا بر این می‌توان فتحعلی آخوند زاده را نماینده‌ی آن دسته از روشنفکرانی دانست که با برخی نظرات رادیکال و سخنان عریان و انتقادی خود نسبت به فرهنگ جامعه و مذهب اسلام، در افق‌های دوردست امید به دگرگونی و تحول فرهنگی ژرف، در دورترین چشم اندازه‌ها ایستاده بود. با وجود این او نخستین کسی است که در تاریخ بیداری ایرانیان سخن از «پروتستانتیسم اسلامی» می‌گوید و در نهایت دین اسلام را از نظر استعداد اصلاح بر هر دین دیگری ارجح می‌شمارد. چنین نظراتی - که البته تنها خاص آخوندزاده هم نماندند - از سوی پراوازه‌ترین روشنفکر صدرمشروطه، آیا این ادعا را که مشروطیت نیز جنبش و انقلابی بوده بر شانه‌های روشن بینی دینی و در خدمت تقویت عصاره‌های دین و نفوذ آن در حوزه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی از طریق «درک نوئی» از «معرفت دینی» تکیه نمی‌کند؟

**بیضایی:** آخوندزاده یک روشنفکر عقلگرا بود که نظرات خود را در مورد اسلام و نقش مخرب دخالت دین در عرصه‌ی حکومت و قانونگزاری به تفصیل شرح داده است. اما او یک انسان واقع بین نیز بود. او در خارج از ایران زندگی می‌کرد و چون از دسترس شاه و شیخ دور بود نظرات خود را به طور روشن نوشته است. در عین حال می‌دانست که روشنفکرانی که در داخل ایران زندگی می‌کردند، امکان بیان بدون هراس نظرات خود را ندارند، اما در عین حال او برخورد منقدانه‌ی خود را نسبت به محافظه‌کاریهایی که به خلط مباحث منجر می‌شد، حفظ کرد. آخوندزاده بعنوان یک روشنفکر واقع بین از قدرت و نفوذ دین آمیخته به جهل و خرافات و همچنین دستگاه مقتدر روحانیت آگاه بود. از نظر او در صورت تحقق "پروتستانتیسم اسلامی" از اقتدار دستگاه روحانیت کاسته می‌شد و تفکیک دین از حکومت ممکن. فراموش نکنیم که این

باور همین امروز نیز در میان بخش گسترده‌ای از نیروهای سکولار جامعه‌ی ما وجود دارد. تحول در دین بمعنای منطبق ساختن آن بر زمان و کوتاه کردن دست دین از حکومت و قانونگزاری و تبدیل آن به امر خصوصی امروز نیز از خواسته‌های اساسی سکولارهای ایران است. نقدی که آرامش دوستدار به آخوندزاده دارد این است که او بعنوان یک روشنفکر غیر دینی و سکولار نمی‌بایست دغدغه‌ی اصلاح دین داشته باشد. نکته‌ی دیگر نقد دوستدار تفاوت بنیادین بین دستگاه متمرکز کلیسا در آن دوران و دستگاه غیر متمرکز حاکمیت روحانیون و اسلامگرایان و همچنین تفاوت بنیانهای مسیحیت و اسلام است که در اینجا جای پرداختن به آن نیست. آنچه به پرسش شما بر میگردد، کسی مثل آخوندزاده بعنوان یک نمونه‌ی بارز و برجسته‌ی روشنفکری سکولار که در عین حال به تغییرات آمرانه و از بالا اعتقادی ندارد و حضور و نقش ملت برای او در هر تغییری برجسته است و همچنین بعنوان کسی که عامل استبداد سلطنتی و حاکمیت روحانیت را بدرستی بعنوان منشاء مشکلات دوران خود تشخیص داده است، بدنبال ارائه‌ی راههایی برای کاستن از استبداد درباری و سلطه‌ی روحانیت و شریعت بر جامعه‌ی ایران و افزودن بر قدرت و حضور ملت در تعیین سرنوشت خویش بوده است. آخوندزاده نه تقویت کننده‌ی نفوذ دین در جامعه بلکه منفذ دخالت دین در سرنوشت ملت بوده است. نوشته‌های او و سرآمدی او در ترویج خردگرایی و همچنین شهادت او در بیان صریح نظراتش گواه نقش غیر قابل انکار او در این زمینه است. با اینهمه انقلاب مشروطه با تعریف مفهوم تجدد در پیوند است و نه سنت.

**تلاش** - داشتن «دغدغه اصلاح دین» و حتا پیشرو دانستن اسلام در اصلاح دین - «پروتستانتیسم اسلامی» - و انطباق آن با «روح زمان» توسط روشنفکری چون آخوندزاده که شما در بنیانهای فکری «سکولار» و «لیبرال» وی تردیدی ندارید، مستندیست برای جریان‌های جدید نواندیشی دینی، در دینی دانستن جنبش و انقلاب مشروطه. البته احساس تعلق نسبت به گذشته‌ی مشترک و سعی در اثبات پیوند با آن از سوی گروههای اجتماعی مختلف، بیش از هر چیز بیانگر سربلندی از آن گذشته است. اما مسئله در اینجا بر سر دریافتی به دور از تردید و منطبق بر حقیقت سرشت دینی یا غیر دینی جنبشی اجتماعی چون مشروطیت است. حال اگر قرار باشد، افکار و نوشته‌های آخوندزاده منبعی برای استخراج این حقیقت باشد، چطور می‌توانیم، به ارزیابی‌های شما حق دهیم؟

**بیضایی:** جریانهای نو اندیش دینی اگر واقعا نواندیش هستند با توجه به تجربه‌ی سی و یک سال حاکمیت نظامی که از دین ایدئولوژی حکومتی ساخت و از زمینه‌های واقعاً موجود فکر حاکمیت سیاسی دین در اسلام بهترین بهره برداری را کرد، نظامی که تمام تاریخ ما را بنا بر ایدئولوژی خودساخته تحریف کرد و مهمترین عنصر فرهنگ ایرانی را اسلام تعریف کرد تا با استفاده از آن هویت انسان ایرانی را بکل تغییر دهد (و در این مورد بکلی شکست خورد)، در وهله‌ی نخست می‌بایست از ایدئولوژی زدگی خود فاصله گرفته باشند. تنها درک ایدئولوژیک از دین است که به تصرف در آوردن تمام دستاوردهای فعالیتهای دیگران از جمله روشنفکری چون آخوندزاده را لازم می‌کند. وگرنه دیدن واقعیتهای تاریخی و پذیرفتن ضرورت عدم دخالت دین در قدرت سیاسی که نه به نفع دین است و نه به نفع کشور و ملت که تناقضی هم با باوردینی کسی ندارد، جزو حداقل‌هایی است که یک نیروی فکری نواندیش می‌بایست پذیرفته باشد.

افکار و نوشته‌های آخوندزاده را باید به تمامی خواند. فکر می‌کنم در اینصورت آقایان چنین ادعایی نمی‌داشتند. تمام دستگاه فکری آخوندزاده جز خرد و نیروی تعقل چیز دیگری را برسمیت نمی‌شناسد. آنوقت اینکه کسانی بیایند و از میان تمام دستگاه فکری یک روشنفکر، بخشی را بگیرند و بخواهند کل آن سیستم فکری را مختل کنند، این همان کاری است که حکومت اسلامی در این سی سال کرده است و تفاوتی با آن ندارند. بخش عمده‌ی افکار آخوندزاده را باید در مکتوباتش، در سیستم فکری تعقل‌گرایش جست. وگرنه آخوند زاده در مورد اصلاح خط

نیز تئوری‌هایی داده که موفق نبوده و عمل نمی‌کرده است. در این مورد آخوندزاده دچار یک خطای نظری شده که آرامش دوستدار بخوبی مشکلات آن را تشریح می‌کند و آن درک آخوند زاده از واژه‌ی پروتستان‌تیسیم از یکسو و نادیده گرفتن تفاوت‌های اساسی دستگاه کلیسا و روحانیت شیعه از سوی دیگر است. آقایان طوری حرف می‌زنند که گویا آخوندزاده تمام سیستم فکری خود را به نفع اصلاح دین به کناری گذاشته است. خیر، بهیچوجه اینطور نبوده است. بلکه آخوندزاده امیدوار بود که در مسیر تحول و پیشرفت ایران به سوی یک جامعه‌ی شهروندی و سکولار (که او آرزو می‌کرده) بخش‌های مهمی از آندسته از مردم که بدلیل عدم وجود امکان تحزب، آموزش و بیداد فقر و بدبختی و خرافات، بدنبال روحانیون شیعه می‌افتادند، ذره‌ای به حقوق خود آگاه شوند و از دنباله روی حاکمیت روحانیون شیعه دست بردارند.

**تلاش -** ما در دوره‌هایی از گذشته نزدیکتر خود، یا در بخش‌هایی از سرآمدان جامعه هم دین ستیزی را تجربه کرده ایم و هم بی‌اعتنائی و خارشردن گرایش‌های دینی را. اما بازدهی و تاثیر این روش‌ها بازهم کمتر بوده است، به ویژه در حوزه سیاست، حقوق و اصلاحات اجتماعی. چرا؟

**بیضایی:** روشنفکری ایران یا از سنت فکری لیبرال برآمده اند و یا از سنت فکری چپ. اگر منظور از دین ستیزی، چپ ایران باشد که عملکرد تاریخی این چپ که یکی از قویترین گرایش‌های آن لاقبل تا دوران انقلاب و بعد از آن از حزب توده می‌آمد، هر چه بوده، دین ستیزانه نبوده است. جریان‌های رادیکال چپ نیز لاقبل تا مقطع انقلاب گرایش دین ستیزانه نداشتند، بلکه نوک اصلی حملاتشان قدرت حاکم بوده است. مگر اینکه بگوییم اصولا مارکسیست بودن آنها بمعنای دین ستیزی است که چنین حقی نداریم. در عمل سیاسی باید گفت که حکومت اسلامی بخشی از تئوری حکومت ایدئولوژیک و عمل سیاسی خود را اتفاقا از بخش رادیکال ایدئولوژی زده‌ی همین چپ گرفته است. از انقلاب فرهنگی گرفته تا اعدام انقلابی، از حرف‌های عوافریبانه در دفاع از مستضعفین تا ضدیت با "امپریالیسم"... اصولا موضوع مبارزه‌ی گرایش‌های گوناگون سیاسی در قرن بیستم همه چیز بوده بجز دین ستیزی.

لیبرال‌های ایران هم که بخشی‌شان به مسلمان بودن خود اذعان داشته اند و بخشی دین را امر خصوصی دانسته از آن پرچم نساخته اند و در عین حال در ضدیت با دین بعنوان امر و باور شخصی نیز سخنی نگفته اند. این از عرصه‌ی سیاست. در عرصه فرهنگی ما روشنفکرانی داشته و داریم (و چه خوب که داریم) که در پی جستجوی علل عقب ماندگی ما ایرانیان در تاریخ و در آسیب شناسی شکست، در نقد و حتی نفی دین بعنوان یکی از این عوامل نیز نوشته اند. حال با این نظرات چه موافق باشیم و چه نباشیم، نمی‌توانیم از اصل وجود شک و حتی نفی در تفکر بخشی از روشنفکرانمان اینگونه نتیجه بگیریم که افکار آنها عاملی برای تقویت بنیادهای دینی و یا برعکس بوده است. اینها اکثرا در حوزه‌ی فرهنگی اندیشیده اند و کسی را نمی‌توان به صرف اندیشیدن محکوم کرد.

فکر می‌کنم کمتر روشنفکری باشد که بخواهد دین را در جامعه از بین ببرد و یا اینکه در این خیال خام باشد که اصولا چنین امکانی وجود دارد. شما اگر در عرصه‌ی سیاسی چنین نیرویی می‌شناسید لطفا معرفی کنید.

مسئله نه ستیز با دین، بلکه مبارزه با ادعای حاکمیت سیاسی کسانی است که از امر خصوصی یک باور ایدئولوژیک و منشاء قانونگزاری و تعیین سرنوشت میلیون‌ها انسان می‌سازند و از یک باور شخصی (حتی اگر باور میلیون‌ها انسان هم باشد) ابزاری برای ایجاد تبعیض و تداوم استبداد و جلوگیری از رشد و تنوع فکری در جامعه و یکسان سازی هویتی می‌سازند و راه را بر تنفس ملت می‌بندند و حتی در خصوصی‌ترین حوزه‌های حیات انسانی اش دخالت می‌کنند و

مانع پیشرفت جامعه ی ایران و باعث رفتن این جامعه بسوی نوعی اضمحلال همه جانبه شده اند.

**تلاش** - دو راهی های ما پایان ناپذیرند! بیش از یکسده است که سخن از اصلاح دین و انطباق آن بر روح زمان می شود. اما از دل تلاشهای جریانهای مدعی «اصلاح دین»، از آخوندزاده، روحانیون مشروطه خواه و جریانهای روشنفکری آن و رجال منورالفکری چون مستشارالدوله گرفته تا شریعتی و بعد مدافعان انقلاب اسلامی و ... حتا بخش مهمی از روشنفکران عرفی گرای ما نیز با اشتیاق و با یاری از مفاهیم و نظریه های عاریه ای از دیگران سعی در گرمتر نمودن کوره ی این اصلاح داشته اند. اما ما همواره و در هر گام از بکار بستن اسلام «اصلاح شده» با درهم آمیختگی بیشتر دین و حکومت و تحکیم قدرت سیاسی دین روبرو بوده ایم. مشکل کجاست؟ در دین یا در تسخیرشدگی توسط دین؟

**بیضایی:** یک دلیل وجود ندارد. برای بررسی دلایل باید به عقب رفت و تاریخ ما را با تمام فراز و نشیبهایش بخصوص از عهد صفویه به بعد مورد بررسی قرار داد که در این زمینه کارهایی نیز شده است. در این زمینه باید از یکسو به جامعه ای که بخش مهم آن از امکان دسترسی به وسایل لازم برای یک زندگی انسانی محروم بوده پرداخت و از سوی دیگر به ساختار حاکمیت و قدرت سیاسی در جامعه ی ایران و همچنین جنگها و حملات پی درپی که به ایران از خارج صورت گرفته است. ساختار قدرت استبدادی که مشروعیت خود را از حکام دین می گیرد، تنها در ایران وجود نداشته است. در جهان غرب این ساختار در اثر ایجاد جنبشهای فکری و حرکتهای اجتماعی در پی آن رفته رفته از شکل استبدادی درآمده و ساختارهای دمکراتیک جای آن را گرفته و در عین حال دستگاه دین نیز جایگاه اجتماعی خود را حفظ کرده اما از عرصه اقتدار سیاسی تفکیک شده است. در ایران انقلاب مشروطه علیرغم تمام اشتباهات و تصمیمهای از روی ناچاری، اولین بار مفاهیم دمکراتیک و تلاش برای محدود کردن استبداد دولتی و حاکمیت دینی صورت گرفت. روشنفکری ما در دو مقطع مهم تاریخی برای ایستادگی در برابر استبداد حاکم با روحانیت اتحاد کرد، در اولی یعنی دوران مشروطه، حاکمیت دینی موفق به دست گرفتن تام قدرت نشد، چرا که موضوع اصلی انقلاب مشروطه ورود به تجدد و گفتمان آزادی بود و در دومی رفع استبداد سلطنتی و گفتمان بازگشت به سنت و تقابل با غرب و هر آنچه از غرب می آید، عرصه را به کل در اختیار حاکمیت شیعه قرار داد و این هر دو به یاری روشنفکری ما.

اسلام یک دین سیاسی است که برای تمام مسائل زندگی بشری از آداب رفتن به دستشویی گرفته تا حکومتداری نسخه پیچیده است و شکل عملی دخالت آن را در حکومت در سی و یک سال گذشته تجربه کرده ایم. شاید باید این اتفاق در تاریخ ما می افتاد تا جامعه نتایج فاجعه ای که سالها در کنار استبداد رسمی در حال شکل گرفتن بود را از نزدیک تجربه کند. هر چند که بهای گزافی برای این تجربه پرداختیم و داریم می پردازیم. اما من به آینده بدبین نیستم چرا که جامعه ی ایران هرگز به اندازه ی امروز "سکولار" نبوده است. اکثریت مردم ایران مسلمان هستند اما به شیوه ی خودشان نه آنگونه که خشک مغزان حکومتی از آنها می خواهند که باشند. برای بسیاری از ایرانیان بی حجاب بودن خلاف مسلمان بودن و نماز خواندن نیست. برای آنها دوست داشتن و عشق و لذت بردن از زندگی با مسلمان بودن منافات ندارد. موسیقی زیباست، رقص وجد آور است، حضور زن و مرد در کنار یکدیگر در شادی و غم، در عشق و در هر آنچه یک زندگی سالم انسانی می طلبد. بسیاری از ایرانیان امروز به این درک رسیده اند که می توان در همسایگی یک بی دین، یک همجنسگرا، یک بهایی زیست و به خون او تشنه نبود و حتی با او دوست بود. این مرزبندیهای مصنوعی سی و یک ساله ی اجباری و تحمیلی دارد رنگ می بازد. هر روز تعداد بیشتری از میان اکثریت جوان ما به دفاع از حقوق دگر اندیش بر می خیزند. این یعنی که سی و یک سال شست و شوی مغزی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر نتیجه اش بر عکس بوده است. هیچگاه به اندازه ی ایران خشونت زده ی امروز حرکتهای مخالف با خشونت شکل نگرفته است. اینکه بر تعداد بقول شما دین ستیزان در ایران افزوده شده نیز غیر طبیعی

نیست و عکس‌العملی است به آنچه بنام حکومت اسلامی بر آنها رفته است. نواندیش دینی اگر واقعا می‌خواهد اعتقاد را با زمانه تطبیق دهد باید در مقابل حکومت دینی و برای برقراری نظامی سکولار و دمکراتیک حرکت کند تا هم دینش لطمه نبیند و هم ایران ویران نشود. روشنفکر سکولار امروز در اقلیت نیست، بلکه خواسته‌های بخش بزرگی از جامعه‌ی ایران را نمایندگی می‌کند اما متاسفانه هنوز به وزن و مسئولیت اجتماعی خود واقف نیست. نواندیش دینی متوجه باشد که جامعه ایران امروز به قرون وسطا باز نمی‌گردد تا او بعنوان مارتین لوتر تازه اصلاح دینش را آغاز کند. تجدد ما از سنت ما بیرون نیامده و از آن کاملا نیز رها نشده است. اما هر چه بوده و هست امروز بخشی از ماست و خواسته‌های ملی مان که نمی‌توان آن را ندیده انگاشت.

**تلاش - خانم بیضایی با سپاس از شما**